

دکتر جهانگیر معینی علمداری*

کانت‌گرایی، فراکانت‌گرایی و نظم جهانی

چکیده: مرحله جدیدی از روابط بین‌الملل آغاز شده است و نظریه پردازان روابط بین‌الملل شروع به توصیف و تبیین ویژگی‌های این دوره جدید و مشخص کردن خطوط اصلی آن کرده‌اند. به نظر می‌رسد، از جمله روندهای جهان معاصر گسترش چارچوب دمکراتیک و حقوقی نظم بین‌الملل، کاهش نقش دولت و برقراری یک نظام چندگانه اقتدار باشد. در مقاله حاضر، ریشه‌های آرمان‌گرایانه این تحول در اندیشه‌های کانت در روابط بین‌الملل بررسی می‌شود. کانت، نه براساس یک رویه قضایی، بلکه با استناد به عقل، اصول حق، آزادی فردی و قانونمندی را استنتاج می‌کند و آن را مبنای مناسبات سیاسی داخلی و بین‌المللی کشورها قرار می‌دهد. در نهایت، هدف کانت تحقق آزادی و برابری انسان‌ها بود. کانت اصول مزبور را در سه سطح ملی و فدراسیونی و جهان شهری بکار می‌برد. سپس نویسنده مقاله تحول این مضمون در اندیشه فراکانت‌گرایان روابط بین‌الملل را بررسی می‌کند.

واژگان کلیدی:

آرمان‌گرایی، رئالیسم نو، تفکر جهان‌شهری، حق، صلح پایدار، کانت و روابط بین‌الملل، پسا ملی‌گرایی، فراکانت‌گرایی.

امروزه در میان حقوقدانان و فیلسوفان سیاسی این عقیده بیش از پیش محبوبیت پیدا می‌کند که باید نظم بین‌المللی جدیدی جایگزین نظم فعلی شود. ویژگی اصلی این نظم جدید ثبات آن است؛ اینکه بتواند هرج و مرج حاکم بر روابط بین‌الملل را چاره کند. این آনারشی زائیده نظام بین‌المللی دوره پس از قرارداد وستفاليا (۱۶۴۸) است. قرارداد وستفاليا نقش دولت‌های دارای حاکمیت را به عنوان بازیگران اصلی روابط بین‌الملل به رسمیت شناخت. پس از آن دو مفهوم حاکمیت و دولت این همانی پیدا کردند. مرده ریگ مدل وستفاليا برای روابط بین‌الملل این باور بود که ملت - دولت‌ها از حق انحصاری اعمال قدرت در چارچوب سرزمینی خود برخوردارند و این حق، جز در موارد بسیار استثنایی، قابل خدشه‌دار شدن نیست. این نوع استدلال استقلال دولت‌ها از هرگونه اقتدار خارجی یا بین‌المللی را توجیه می‌کند. از سوی دیگر، مدل وستفاليا خواه ناخواه روابط دولت‌ها را در یک حالت شبه طبیعی باقی نگاه می‌دارد.

البته این مدل کاملاً دست نخورده باقی نماند و از اواخر قرن نوزدهم میلادی به تدریج اصلاح شد. به طور مثال، نقش سازمان‌های بین‌المللی و فراملی در نظام بین‌المللی پذیرفته شد. به این ترتیب، حرکت‌هایی در جهت انتقال نظام بین‌المللی از حالت طبیعی به یک جامعه مدنی صورت گرفت. (۱) مع‌هذا، به عقیده گروهی از نظریه‌پردازان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل - که در مقاله حاضر به آنها خواهیم پرداخت - این مرحله از انتقال خاتمه یافته و مرحله جدیدی از روابط بین‌الملل آغاز شده است. وظیفه نظریه‌پردازان بیان نظری ویژگی‌های این دوره جدید و مشخص کردن خطوط اصلی آن است. به عقیده آنها ویژگی اصلی این مرحله جدید گسترش چارچوب دموکراتیک و حقوقی نظم بین‌الملل، کاهش نقش دولت‌ها و برقراری یک نظام چندگانه اقتدار است. از این تحول بنیادی با نام‌های گوناگونی یاد می‌شود؛ مانند «مدل جهان شهری دموکراسی» (دیوید هلد)، «فرهنگ جدید قرون وسطایی» (هدلی بال)، «جامعه مدنی جهانی» (اسکات تورنر)، «عصر پسا دولت‌گرایی» (جان هافمن)، «دنیای پساملی» (یورگن هابرماس)، «نظم‌گرایی جهانی» (ریچارد فالک).

نکته جالب توجه درباره نویسندگان فوق آن است که هر چند آنها به جناح‌های فکری مختلف و گاه متعارض تعلق دارند، ولی همه آنها به نحوی تحت تأثیر روند جهانی شدن

و تحولات پس از پایان جنگ سرد قرار دارند و به دنبال یافتن طرحی نو برای شرایط جدید هستند. آنها نه تنها دولت را موضوع اصلی مطالعه روابط بین‌الملل تلقی نمی‌کنند، بلکه بالاتر از آن از ضرورت برقراری یک نظم جهان شهری سخن می‌گویند و چنین مدلی را برای حل مسائل پیچیده دنیای امروز مناسب‌تر تشخیص می‌دهند. این طرز تفکر دو تأثیر بی‌واسطه بر پژوهش‌های اخیر گذارده است. نخست، آن دیدگاه‌هایی را که معمولاً بر اهمیت نقش دولت‌ها در روابط بین‌الملل تأکید دارند، در موضعی تدافعی قرار داده است. از جمله این رویکردها می‌توان از مکتب‌های رئالیسم و رئالیسم نو نام برد. دوم، موج جدید توجه‌ها را دوباره نسبت به آن دست از نظریه‌های قدیمی روابط بین‌الملل برانگیخته است که ابعاد جهان شهری دارند؛ به صورتی که اکنون این نظریه‌ها دوباره مطرح شده‌اند.

در مقاله حاضر افکار یکی از نظریه‌پردازان اولیه تفکر جهان شهری^۱ یعنی امانوئل کانت بررسی می‌شود. کانت طرح مشخصی را دربارهٔ نظم بین‌المللی ارائه داد. در این مقاله ابتدا تصویری از اندیشه‌های کانت دربارهٔ اساس و جوهرهٔ روابط بین‌الملل ارائه می‌شود و در سایهٔ آن اصول سیاسی کانت بیان می‌شود. سپس نوآوری‌های فراکانتی در این دیدگاه‌ها در بخش بعدی مقاله بررسی می‌شود. فرضیه اصلی مطرح شده در مقاله آن است که فراکانت‌گرایی گسستی از کانت‌گرایی در روابط بین‌الملل محسوب نمی‌شود، بلکه زائیده بسط اندیشه‌های کانت درباره صلح جهانی است.

الف) کانت‌گرایی و پیش‌شرط‌های نظم بین‌المللی

۱) بیوستگی سیاست خارجی و فلسفه سیاسی کانت

مهم‌ترین رساله کانت در زمینهٔ روابط بین‌الملل «صلح پایدار»^۲ نام دارد. این رساله در اواخر سال ۱۷۹۵ میلادی منتشر شد. شاید نقیض‌گویی استادانه‌ای که کانت در عنوان این رساله به کار برده بهترین گواه بر ماهیت تفکر وی در سیاست خارجی باشد. این عبارت آلمانی را به آسانی نمی‌توان به سایر زبان‌ها برگرداند. زیرا معنایی چند پهلو دارد

1- Cosmopolitan.

2- Zum ewigen frieden.

و آن را می‌توان دست‌کم به سه صورت زیر ترجمه کرد: «درباره صلح پایدار»، «به سوی صلح پایدار» و «در صلح پایدار» به معنی صلح و آرامش گورستانی. (۲) اگر هر کدام از این معناها را برگزینیم قضیه شکل متفاوتی پیدا می‌کند. اگر نخستین برگردان عبارت صحیح باشد، آن‌گاه این‌طور برداشت می‌شود که هدف کانت از نگارش این اثر تبیین اوصاف یک صلح پایدار و دائمی است. در مقابل، جمله دوم معنایی عمل‌گرایانه‌تر دارد و نشان می‌دهد که قصد کانت در واقع یک قصد عملی است؛ یعنی او می‌خواهد دیگران را به پذیرش ایده صلح پایدار ترغیب کند؛ در حالی که از سومین برگردان می‌توان این‌طور فهمید که به نظر کانت اگر صلح راستین حاصل نشود، در آن صورت باید انتظار آرامش گورستان یا به عبارت بهتر مرگ و نیستی بشریت را داشت. به گمان نگارنده کانت هر سه این اهداف را دنبال می‌کرد. او در اندیشه آن بود که همزمان و در قالب یک مقاله خطوط اصلی یک نظم جهانی صلح‌آمیز را ترسیم کند و در عین حال دیگران را به پذیرش آن طرح فرا خواند و ضمناً نسبت به عواقب منفی نادیده گرفتن چنین طرحی هشدار دهد.

باید توجه داشت که کانت، همانند بسیاری از نظریه‌پردازان معاصر، سرنوشت کشورها را تنها در چارچوب ملی - سرزمینی آن‌ها قابل تعیین نمی‌دانست، بلکه تا حدود زیادی آن را وابسته به شیوه نظم حاکم بر جهان می‌دید، اما مسئله این است که در آن صورت چه رابطه‌ای میان سیاست داخلی و سیاست خارجی کشورها با نظم بین‌المللی وجود خواهد داشت؟ پاسخگویی به این پرسش یکی از دغدغه‌های اصلی کانت را تشکیل می‌داد. او متوجه این نکته بود که بین سیاست داخلی و سیاست خارجی کشورها پیوستگی وجود دارد. یکی از اشتباهات مرسوم در میان رئالیست‌های روابط بین‌الملل آن است که معمولاً خط سفت و سختی میان امور داخلی و امور بین‌المللی کشورها می‌کشند و امور مربوط به حیطه اجتماعی و شرایط داخلی را از عرصه بین‌المللی کاملاً جدا می‌کنند. (۳) اگرچه این مرزبندی همچنان در آرای کانت مشاهده می‌شود و اتفاقاً او بر ضرورت حفظ آن به شدت تکیه دارد، ولی در عین حال از ضرورت سنخیت نظم داخلی و نظم بین‌المللی و ارتباط این دو نیز سخن می‌گوید. همان‌طور که یکی از کانت‌گرایان معاصر اشاره می‌کند، اوصافی که کانت برای یک ثبات معقول سیاسی در داخل حکومت بر می‌شمرد، همان را عیناً برای نظم بین‌المللی مطلوب خود نیز پیشنهاد

می‌کند. (۴) زیرا کانت شرایط لازم را برای استقرار صلح در داخل یکی کشور و عرصه بین‌المللی یکسان می‌داند. در نتیجه، با گرده برداری از ترتیبات داخلی جمهوری‌های دموکراتیک، می‌کوشد راه‌حلی برای هرج و مرج حاکم بر روابط بین‌الملل پیدا کند.

بدون شناخت اندیشه‌های سیاسی کانت درک نظراتش درباره امور بین‌المللی ممکن نیست. زیرا هر دو دارای اصول مشابه‌اند. به همین دلیل در ابتدا به‌طور اجمالی درباره اندیشه سیاسی وی صحبت می‌کنیم. انسان محور اصلی اندیشه سیاسی کانت را تشکیل می‌دهد. او انسان را یک «غایت» می‌داند. نگاه کانت به انسان اصلاً یک نگاه ابزاری نیست. به عقیده او انسان‌ها نباید به صورت ابزاری در خدمت اهداف دیگران قرار بگیرند، بلکه فی‌نفسه خود غایتی محسوب می‌شوند و باید در جهت کمال خویش بکوشند. به همین منظور، در کتاب «بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق» این حکم مشهور را بیان می‌کند: «چنان رفتار کن تا بشریت را چه در شخص خود و چه دیگری همیشه به عنوان یک غایت به شمار آوری، و نه هرگز تنها همچون وسیله‌ای». (۵) بر طبق چنین طرز فکری انسان بر دولت مقدم است. کانت این حکم را به امور خصوصی و فردی محدود نمی‌کند و آن را درباره گستره عمومی نیز صادق می‌داند؛ آنجا که می‌نویسد:

«این فکر که هر ذات خردمند ذاتی است که باید خود را از راه آیین‌های رفتارش واضح قوانین عام بداند تا از این دیدگاه درباره خویشتن و کارهایش داوری کند، خود به فکر دیگری می‌انجامد که وابسته بدان و بسیار سودمند است، یعنی فکر مملکت غایات. مقصودم از مملکت [غایات]، پیوستگی‌های منظم ذات‌های خردمند گوناگون به وسیله قوانین مشترک است. چون غایات از حیث اعتبار عام خود به وسیله قوانین مشترک تعیین می‌شوند». (۶)

به این ترتیب، بنابر اندیشه‌های کانت همه ذات‌های خردمند پیرو این قانون هستند که هر یک از آنها باید با خویشتن و سایرین نه همچون وسیله‌ای ساده، بلکه به عنوان غایاتی مستقل رفتار کند. کانت از این مقدمه فلسفی نظریه‌ای درباره حق را استنتاج کرد. به گمانم مفهوم حق شالوده نظریه سیاسی کانت را تشکیل می‌دهد. (۷) او حق را امری طبیعی نمی‌دانست، بلکه آن را از جمله صفات خرد ناب محسوب می‌کرد. به عبارتی، فرد

خردورز براساس یک رویه قضایی صاحب حق نمی‌شود، بلکه فی نفسه و از آنجا که دارای خرد می‌باشد، دارای حق است. کانت، به همین ترتیب، اصول مربوط به آزادی فرد و قانون را از عقل استنتاج می‌کند. از این دیدگاه انسان‌ها به دلیل خردورزی دارای آزادی ذاتی هستند و نیز می‌توانند قواعد عام اخلاقی را بین خود برقرار کنند. بر این اساس، کانت چنین استدلال کرد که تجاوز به آزادی و دارایی دیگران به منزله نقض اصل انسانیت و افراد دیگر از جانب متجاوز است و «کسی که حقوق مردمان را زیر پا می‌گذارد چنان است که از سایر اشخاص فقط به منزله وسیله استفاده می‌کند» (۸).

۲) پیوند صلح داخلی و صلح خارجی از دیدگاه کانت

به نظر می‌رسد، دیدگاه کانت درباره سیاست داخلی و سیاست خارجی کشورها و امور بین‌المللی محصول بسط همین ایده است. در رساله صلح پایدار این اصل در سه سطح ملی (سطح ۱)، فدراسیونی (سطح ۲) و جهان شهری (سطح ۳) تعمیم پیدا می‌کند. در نهایت، هدف تأمین آزادی و برابری انسان‌ها است و اینکه آنها بتوانند مناسبات سیاسی موجود میان خود را براساس اصل حق تنظیم کنند. این امر تنها در سطح ۱ برقرار نمی‌ماند. زیرا اگر تهدیدی از خارج نسبت به آزادی مردم یک کشور وجود داشته باشد، در آن صورت آزادی مردم در سطح ملی به مخاطره می‌افتد. بنابراین، پیش شرط حفظ آزادی مردم در درون چارچوب‌های یک کشور آن است که حالت صلح در مقیاس بین‌المللی برقرار باشد. کانت هوادار اصل آزادی بود و بر پایه همین برهان از لزوم برقراری صلح با دوام در روابط کشورها حمایت می‌کرد. این موضوع آنقدر برای او اهمیت داشت که ایجاد فدراسیونی از کشورها را برای حفظ صلح پیشنهاد کند تا بر طبق آن اصل حق جهانشمول شود. این رویکرد چشم‌انداز فکری کانت را از چارچوب‌های ملی فراتر برد.

از دیدگاه کانت صلح، به معنای واقعی کلمه، تنها زمانی برقرار خواهد شد که جنگ به عنوان ابزار پیشبرد سیاست کشورها کاملاً کنار گذاشته شود. مفهوم «صلح» در نظریه کانت بر مبنای فقدان جنگ تعریف می‌شود. او در ابتدای رساله صلح پایدار مفهوم «صلح» را چنین تعریف می‌کند: «فقدان هرگونه خصومتی» (۹). از دیدگاه کانت صلحی

که با آن زمینه‌های لازم برای درگیری‌های بعدی از میان برده نشده باشد، اصلاً صلح نیست و صرفاً متارکه است. زیرا مفهوم صلح عمیق‌تر از فقدان موقت خصومت می‌باشد. صلح واقعی به رقابت‌های خصومت‌آمیز پایان می‌دهد و در چارچوب آن مردم و دولت‌ها می‌توانند به نحو مسالمت‌جویانه‌ای اختلافات خود را حل و فصل کنند. این وضعیت حالت موقتی و برگشت‌پذیر ندارد، با وجود گذشت بیش از دو قرن از انتشار رساله صلح پایدار هنوز چنین صلحی در سطح بین‌المللی برقرار نشده است. از این موضوع می‌توان به دو نتیجه‌گیری کاملاً متفاوت رسید. از یک سو، رئالیست‌ها چنین نتیجه‌گیری می‌کنند که عدم تحقق چنین صلحی دلیل بر خیالی بودن آن است؛ در حالی که از دیدگاه ایده‌آلیست‌ها و هواداران تفکر جهان‌شهری دموکراسی این امر بیانگر آن است که هنوز هم امکانات بالقوه قابل توجهی در آراء و اندیشه‌های کانت وجود دارد که می‌تواند مبنای نظریه‌های جدید قرار بگیرد. به هر حال، مورگنتا به درستی نظریه کانت و همگنان وی را جزء آن دسته از نظریه‌ها قرار داده که در پی یافتن بدیل‌هایی برای جنگ و هرج و مرج بین‌المللی هستند و می‌خواهند از طریق تقویت نهادهای بین‌المللی به این هدف دست پیدا کنند. مورگنتا روش این رویکرد را صلح‌سازی از طریق ایجاد «محدودیت» نامید. (۱۰)

روح صلح‌طلبی و تلاش برای یافتن راه‌های وحدت اخلاقی بشریت سابقه طولانی دارد و ریشه‌های آن را می‌توان در افکار رواقیون جستجو کرد. رواقیون از جمله مبلغان ایده‌های جهان‌شهری بودند، ولی تلقی جهان‌شهری در نزد کانت معنای خاصی پیدا کرد. کانت برای ملت - دولت اصالت قائل بود. در نظر کانت ملت‌ها یکی از اجزای سازنده نظم بین‌المللی را تشکیل می‌دهند. به علاوه، حفظ موقعیت دولت‌ها برای حفظ صلح حیاتی است. زیرا دولت مهم‌ترین شکل نهادی است که در چارچوب آن عدالت مستقر می‌شود. همین‌طور، احترام به حاکمیت ملت‌ها پیش شرط تداوم صلح است. کانت صریحاً اعلام می‌کند که «هیچ دولتی نمی‌تواند به زور در امور حکومت و امور مربوط به قانون اساسی کشور دیگری دخالت کند». (۱۱) به سخنی، کانت بر این باور بود که کار ویژه اصلی نظم بین‌الملل حفظ صلح میان دولت‌های هم‌نظر است.

۳) دموکراسی‌ها با هم نمی‌جنگند

از سوی دیگر، کانت بین نظام سیاسی دولت‌ها و شرایط صلح کشورها ارتباط مشاهده می‌کرد. برای تداوم صلح پایدار، به نظر وی، لازم است که دولت‌ها دارای رژیم جمهوری باشند و بر طبق اصول جمهوریخواهانه اداره شوند. در صورتی که شالوده سیاسی این کشورها برخاسته از قانون باشد و دولت‌های انتخابی زمام امور مردم را به دست داشته باشند، احتمال بروز جنگ به شدت کاهش پیدا می‌کند. زیرا دموکراسی‌ها با هم نمی‌جنگند. از اواسط دهه ۱۹۸۰ میلادی این رأی کانتی که جمهوری‌های آزادیخواه با هم درگیر نمی‌شوند مورد توجه هواداران نولیبرال کانت قرار گرفت و نظریه «صلح دموکراتیک» را به بار آورد. اینان از «هژمونی لیبرال» جانبداری می‌کنند و معتقدند که کانت با دفاع از ضرورت استقرار جمهوری‌های دموکراتیک در واقع مدافع طرح «هژمونی لیبرال» بوده است. این نظریه‌پردازان نولیبرال چنین استدلال می‌کنند که دولت‌های دموکراتیک میل قوی به حمایت از صلح دارند.

بر همین اساس، یکی از هواداران «صلح دموکراتیک» بنام اسپنسر ویرت گسترش دموکراسی را مهم‌ترین پیش‌شرط توسعه صلح جهانی می‌داند. ویرت جمهوری‌ها را به دو گروه تقسیم می‌کند. جمهوری‌های دموکراتیک و جمهوری‌های الیگارشیک. به باور او دولت‌ها یا واقعاً دموکراتیک - یعنی دولت‌هایی که دو سوم شهروندان آنها از حقوق سیاسی کامل برخوردارند - هرگز رویاروی یکدیگر قرار نمی‌گیرند. همچنین دولت‌های الیگارشیک - که حداکثر ثلث مردم آن از حقوق سیاسی برخوردارند - نیز هیچگاه با یکدیگر جنگ نمی‌کنند. جنگ‌ها اصولاً بین دموکراسی‌ها و الیگارشی‌ها درگیر می‌شود. ویرت ریشه این گرایش‌ها را در فرهنگ سیاسی کشورها جستجو می‌کند. به نظر او تساهل و سازش‌پذیری جزء ویژگی‌های عمده فرهنگ‌های سیاسی جمهوریخواهانه دموکراتیک است. بنابراین جمهوری‌های دموکراتیک بیشتر ترجیح می‌دهند که برای حل اختلاف‌های خود از ابزار مذاکره و گفتگو استفاده کنند. جمهوری‌های دموکراتیک رژیم‌های از نوع دموکراتیک را خودی محسوب می‌کنند و با الیگارشی‌ها سر ناسازگاری دارند و به همین دلیل به سرعت رویاروی آنها قرار می‌گیرند و در اغلب موارد رژیم‌های الیگارشیک را نامشروع و بیگانه می‌دانند.

یکی دیگر از نولیبرال‌های کانت‌گرا به نام مایکل دوویل از رأی «صلح دموکراتیک»، طرفداری می‌کند. به عقیده دوویل در عصر حاضر با توجه به افزایش شمار دولت‌های دارای قانون اساسی دموکراتیک، اندیشه ایجاد یک فدراسیون صلح جوی مشتمل بر جمهوری‌های دموکراتیک به مراتب بیش از دوران حیات کانت ملموس جلوه می‌کند.

بر این دیدگاه سیاسی نوکاتی دست‌کم دو ایراد وارد شده است. نخستین انتقاد جنبه آماری دارد. بر طبق آن، چون تعداد دموکراسی‌ها در طول تاریخ محدود بوده است، هنوز به لحاظ آماری حد نصاب لازم برای اثبات اینکه دموکراسی‌ها با یکدیگر نمی‌جنگند، احراز نشده است. دومین انتقاد به منطق خود نظریه مربوط می‌شود. شواهد تاریخ بیانگر آن است که در اغلب موارد رژیم‌های دموکراتیک ممکن است تا آستانه جنگ با یکدیگر پیش بروند، ولی سرانجام به دلیل ملاحظات راهبردی و منافع سیاسی و اقتصادی و نه به دلیل وجود فرهنگ سیاسی مشترک از درگیری منصرف می‌شوند. اصولاً اشکال رأی «صلح دموکراتیک» به طور اعم و نظریه ویرت به طور اخص این است که چون تمام توجه خود را به بیان نقش فرهنگ سیاسی معطوف کرده از سایر بدیل‌های تبیینی غافل می‌ماند. (۱۲)

کانت این رابطه دموکراتیک بین دولت‌ها را در سطح فدراسیون مطرح می‌کند. او به هنگام بحث درباره فدراسیون (سطح ۲) بر این نکته تأکید می‌گذارد که حق ملت‌ها بر پایه ایجاد فدراسیونی مرکب از دولت‌های آزاد شکل می‌گیرد. (۱۳) به این ترتیب، او اساس قدرت مشروطه را به چارچوب ملی محدود نمی‌کند، بلکه آن را به چارچوب فدراسیونی گسترش می‌دهد. به این ترتیب، با شکل‌گیری فدراسیون دولت‌های آزاد عرصه روابط بین‌الملل از حالت طبیعی بیرون می‌آید و شکل یک جامعه مدنی زیر سلطه قانون را پیدا می‌کند. در اینجا دیگر پیروزی در جنگ تعیین‌کننده حق نیست. (۱۴) بنابراین، کانت وجود یک رابطه قانونی مؤثر در میان دولت‌های مستقل را برای ایجاد یک ساختار عادلانه و صلح‌آمیز بین‌المللی ضروری می‌داند. برهان کانت این بود: تا زمانی که نظم قانونی عادلانه همه دولت‌ها را شامل نشود، به کارگیری زور برای دفاع از خود در برابر متجاوزان قانون‌شکن گریزناپذیر خواهد بود.

۴) تفکر جهان شهری کانت

شارحان لیبرال - و ایضاً رئالیست کانت در گذشته بیشتر به سطح ۱ و سطح ۲ نظریه وی در زمینه روابط بین الملل توجه داشتند؛ یعنی بحث مربوط به دولت مشروطه و مکمل آن فدراسیون دولت‌های آزاد را در نظر می‌گرفتند و به سطح ۳ یعنی حق شهروندی کمتر اعتنا می‌کردند. اخیراً این سطح سوم بیش از دو سطح دیگر مورد توجه قرار گرفته است. این تحول تا اندازه‌ای به ظهور دیدگاه‌های فراکانت‌گرایی مربوط می‌شود. این دیدگاه‌های جدید در قالب انواع مدل‌های جهان شهری دموکراسی و نظرات مربوط به جامعه مدنی جهانی نمود پیدا کرده‌اند.

کانت به هنگام اشاره به سطح ۳ در رساله صلح پایدار صریحاً این نکته را یادآور می‌شود که قصدش از اشاره به بعد جهان شهری تنها دستیابی به اهداف بشردوستانه نیست، بلکه می‌خواهد نشان دهد که حق در بعد جهان شهری آن نیز مطرح است. بنابراین، بیگانه نیز دارای حق است و باید از این حق برخوردار باشد که مورد خصومت یا دشمنی قرار نگیرد. (۱۵) به عبارت دیگر، عضویت فرد در جامعه جهانی حکم می‌کند که مورد احترام قرار بگیرد و شأن وی حفظ شود. کانت این حق کلی را به حق هر انسان نسبت به کره زمین که در آن زندگی می‌کند، منتسب می‌داند. به گمان او، همان‌طور که خاک هر کشوری یک زمین عادی قابل خرید و فروش نیست، (۱۶) حق فرد نسبت به کره خاکی که در آن به سر می‌برد نیز قابل سلب نمی‌باشد. در نتیجه، هر فرد به خاطر اشتراکی که در این زمینه با سایر افراد دارد، با آنها دارای حقوق مشترک جهان‌شهری است. (۱۷)

کانت استدلال خود را تا آنجا امتداد می‌دهد که بگوید «مردم جهان به درجات مختلف به جامعه جهانی وارد شده‌اند و این جامعه جهانی تا بدانجا توسعه پیدا کرده که نقض حقوق افراد در یک جا در همه جا احساس خواهد شد». (۱۸) به این ترتیب، در نظریه کانت مفهوم حق از یک مکان جغرافیایی خاص (جامعه ملی) آغاز می‌شود و تا سطح جهانی گسترش می‌یابد. استقرار حق در سطح ۳ به معنای تکوین جامعه مدنی جهانی است. در این حالت از مفهوم حق مکان‌زدایی می‌شود و فرد به عنوان یک شهروند جهانی صاحب حق برسمیت شناخته می‌شود و ایده انسان به عنوان یک غایت

در وسیع‌ترین شکل آن مطرح می‌گردد.

کانت نسبت به استقرار چنین نظم جهانی خوش‌بین بود؛ اگرچه استقرار آن را آسان نمی‌دانست. زیرا اولاً چنین نظمی را با سرشت انسان منطبق می‌دانست و ثانیاً مسیر تکاملی انسان‌ها را در جهت تحقق آن می‌دید و آن را مطابق حکم عقل می‌دانست. از این لحاظ کانت به تحول تدریجی اعتقاد داشت. او همانند بسیاری از همعصرانش چنین تصور می‌کرد که تحول تاریخ و فرهنگ بشری با گذار از بربریت به مدنیت همراه است. این مدنیت در سطح ۱ به صورت استقرار حکومت قانون و برابری افراد دارای شأن و استقلال، در سطح ۲ به صورت تأسیس فدراسیون دولت‌های آزاد برای خاتمه دادن به جنگ، در سطح ۳ به صورت تکوین شهروندی جهانی نمود تاریخی پیدا می‌کند. همانگونه که یک دولت نمی‌تواند با اجبار فرد را از حقوق سیاسی خود محروم کند، یک دولت نیز نمی‌تواند به بهانه ایجاد امپراتوری ارزش‌های خود را به سایر دولت‌ها تحمیل کند و آن را تحت انقیاد و سلطه خود در آورد. بنابراین، کانت به‌طور تلویحی از سیاست‌های امپریالیستی انتقاد می‌کند و عاقبت آن را شوم می‌داند. در عین حال، در این نظریه فرد یک شهروند جهانی است و نمی‌توان او را از یک رشته حقوق محروم کرد.

ب) تفکر جهان شهری و اندیشه‌های فراکانت‌گرا

۱) زمینه‌های کانتی

به طور کلی، هدف اصلی کانت استقرار و تثبیت موقعیت حق عمومی بود. به گمان وی این امر مستلزم سپری شدن یک روند طولانی و پرنشیب و فراز است، اما باید توجه داشت که مقصود کانت از بیان آرمان جهان شهری نه ایجاد یک دولت جهانی بود و نه یک ناکجاآباد آنارشیاستی که در آن دولت‌ها از میان برداشته شده باشد. به عبارت دقیق‌تر، این آرمان بیشتر به امید یا وعده‌ای شباهت دارد که در آن حقوق فرد از مرزهای کشوری فراتر می‌رود، ولی در چارچوب قوانین و قدرت‌های اجرایی دولت‌های موجود پذیرفته می‌شود. (۱۹) البته کانت به تفصیل درباره حق جهان شهری بحث نمی‌کند و فقط به مواردی مانند حرکت آزاد انسان‌ها و کالاها اشاره می‌کند. با توجه به توسعه‌نیافتگی روابط بین‌الملل در عصر کانت، پایین بودن حد مصداق‌های ارائه شده توسط کانت

عجیب نیست، ولی او دست‌کم اصول کلی جهان شهری را به رسمیت شناخت. در سال‌های اخیر برخی از نظریه‌پردازان این ایده‌های کانت در زمینه سیاست بین‌المللی را دست مایه قرار داده‌اند و با انجام اصلاحاتی آن را گسترش داده‌اند. قانون صلح کانت قابلیت چنین گسترشی را دارد. آنچه در مورد نظریه کانت اهمیت بسیار دارد، آن است که اولاً روابط بین‌الملل چیزی فراتر از روابط کشورها است. ثانیاً باید مسائل را در ابعاد جهانی آن در نظر گرفت. به علاوه، با وجود آنکه طبق نظریه کانت رابطه بین کشورها ویژگی اصلی روابط بین‌الملل را تشکیل می‌دهد، ولی باید توجه داشت که این رابطه براساس اصول فراملی شکل می‌گیرد. همچنین بین اصول حاکم بر روابط مردم در داخل یک کشور با اصول حاکم بر رابطه دولت‌ها در سطح بین‌المللی و رابطه شهروند با کل جهان سنخیت وجود دارد. در واقع، این جنبه از نظریه کانت درباره نظم بین‌الملل امکانات بالقوه‌ای را برای بسط و توسعه آن به صورت قالب‌های جدید نظری فراهم آورده است.

از سوی دیگر، نظریه کانت مشتمل بر دیدگاهی بود که اندیشمندان رئالیست و رئالیست نوکتر به آن توجه دارند. اینکه حوزه روابط کشورها عرصه تغییر و تحول است و باید به‌طور فلسفی درباره ماهیت تغییر اندیشید. به عبارتی، طبق این استدلال روابطی که در یک دوره حاکم بوده، حتماً نباید در دوره بعد نیز حاکم باشد. در کنار آن، باید درباره امکانات بین‌المللی جدیدی که به‌طور بالقوه وجود دارد و می‌تواند بالفعل شود نیز اندیشید. بنابراین، کانت فاکت‌های اصلی روابط بین‌الملل را در حال دگرگونی می‌دانست. چنین طرز تلقی به نوبه خود امکان بازنگری در ایده‌های کانت در زمینه قانون جهان شهری را باز نگاه می‌دارد. اگرچه کانت امکان ایجاد یک «جامعه جهان شهری» یا «حکومت جهانی» را به دلیل ناسازگاری آن با حاکمیت کشورها منتفی می‌داند و از کثرت‌گرایی در روابط بین‌المللی حمایت می‌کند، ولی در عین حال، تفکر جهان شهری را به عنوان بدیل مطرح می‌کند. در نهایت، پروژه سیاسی کانت یک پروژه اخلاقی است و این هدف را در مقیاس جهانی دنبال می‌کند. از اینرو، موافق نگرش جهانگرا است.

به هر حال، یک رشته تحولات ساختاری در سطح جهان امکان ارائه تفسیرهای نوین

از نظرات کانت را فراهم آورده است. همان‌گونه که چارلز کاول اشاره می‌کند، نیت کانت از به بحث گذاشتن قانون جهان شهری ایجاد یک چارچوب حقوقی مناسب برای تسهیل مراودات افراد و دولت‌ها و گسترش تجارت آزاد در حیطه بین‌المللی بود. (۲۰) این ایده به طرح کانت برای صلح جهانی درون مایه لیبرالی بخشید. بنابر استدلال کانت گسترش تجارت بین کشورهای جهان خوب است و باید توسعه پیدا کند. زیرا موجب تقویت گرایش‌های مسالمت‌آمیز در بین آنها می‌شود. البته نظریه پردازان فراکانت‌گرا اندیشه جهان شهری خود را به این طرح لیبرالی محدود نمی‌کنند و دامنه آن را وسعت می‌دهند؛ به صورتی که جنبه‌های دیگری از زندگی معاصر را نیز شامل می‌شود. به هر حال بسیاری از این تحولات در اواخر قرن هجدهم میلادی برای اندیشمندان قابل تصور نبوده است. گذشته از این، برخی نظریه‌پردازان فراکانتی به لحاظ فکری و مسلکی جزء منتقدین لیبرالیسم و لیبرالیسم نو محسوب می‌شوند و شماری از پیش فرض‌های سیاسی کانت را مردود می‌دانند. با این حال روش کانت را برای گذر از سطح ۱ به سطح ۳ ملاک مناسبی برای تدوین یک نظریه فراکانت‌گرایی روابط بین‌الملل تلقی می‌کنند. برخی از این افراد عبارتند از دیوید هلد، آندرو لینکلتر، مایکل دوپل، جان مولر، یورگن هابرماس، لثا بریلمایر و غیره. اینان به جناح‌های فکری مختلف تعلق دارند.

۲) انواع رویکردهای فراکانت‌گرایانه

آندرو لینکلتر سه رویکرد عمده در تفکر معاصر جهان‌شهری برشمرده است. رویکرد نخست همچنان ملت - دولت را موضوع اصلی روابط بین‌المللی می‌داند، ولی در عین حال اذعان دارد که امروزه آسیب‌های فراملی به نحو فزاینده‌ای ملت‌ها را تهدید می‌کند و می‌گوید برای مقابله با این مسائل باید به نوعی ایده جهان شهری باور داشت. رویکرد دوم قدمی فراتر می‌گذارد و معتقد است که شهروندی جهانی چیزی بیش از مشارکت جهانی برای حل معضلات فراملی را ایجاد می‌کند و مستلزم تأسیس برخی سازمان‌های سیاسی پساملی است. رویکرد سوم از این حد نیز جلوتر می‌رود و انجام تغییرات کلی‌تر در ترتیبات سیاسی و اجتماعی موجود در جهان را پیشنهاد می‌کند و هدف نهایی آن برقراری یک جامعه جهانشمول است که اعضای آن مدام در حال ارتباط

با یکدیگر باشند. (۲۱)

این تقسیم‌بندی لینکلتر بیانگر یک صف‌بندی عمده در نظرات جهان شهری میان دو دیدگاه اصلی است. یک دیدگاه به پیروی از کانت نظام حاکمیت مبتنی بر ملت - دولت‌ها را دست‌کم تا آینده قابل پیش‌بینی باقی می‌داند. یکی از شاخص‌ترین اعضای این گروه دیوید هلد است. او در یکی از آثار اخیرش این‌گونه اظهار نظر می‌کند که «ویژگی نظم بین‌المللی چنین حکم می‌کند که نظام دولت‌های دارای حق حاکمیت همچنان پابرجا می‌مانند، ولی در عین حال به واسطه توسعه ساختارهای متکثر قدرت و اقتدار مبهم‌تر و ضعیف‌تر می‌شوند». (۲۲) از این دیدگاه می‌توان به عنوان رویکرد ملایم‌تر در تفکر جهان شهری نام برد.

دیدگاه دیگر از یک رویکرد تندتر پیروی می‌کند و این ایده را مطرح می‌کند که در نظام بین‌المللی آینده نباید جایی برای دولت باشد و دولت باید از مناسبات بین‌المللی حذف شود. از این دیدگاه جامعه مدنی جهانی نه مکمل دولت، بلکه جایگزینی برای آن محسوب می‌شود. جان هافمن یکی از هواداران سرسخت این دیدگاه تندتر اخیراً در کتاب خود به نام «حاکمیت» این موضوع را مطرح کرده که در آینده تعریف مفهوم حاکمیت نباید بر مبنای نهاد دولت صورت گیرد. او این احتمال را در نظر می‌گیرد که ممکن است در آینده دیگر حاکمیت در میان دولت‌های مختلف تقسیم نشود، بلکه یک تلقی پسادولت‌گرایانه از حاکمیت تثبیت شود. به عقیده هواداران این دیدگاه دیوید هلد و سایر کسانی که از یک نگرش جهان‌شهری دولت محور حمایت می‌کنند، به وجود تنش میان دموکراسی خودگردان و نهاد دولت به عنوان نهاد دارای حق انحصاری استفاده از اجبار مشروع واقفند، اما در عین حال فاقد منابع مفهومی لازم برای ارائه تعریف دوباره از حاکمیت براساس اصطلاحات پسادولت‌گرایانه می‌باشند. نگرشی که بتواند نقش مستقل کارگزاری‌های فراملی، انجمن‌ها و افراد را کنار ملت‌ها در ایجاد فرایند دموکراتیک جهانی درک کند. جان هافمن از کانت به خاطر آنکه توانست از این سو به آن سوی ورطه موجود میان تفکر دولت‌گرا و پسادولت‌گرا گذر نماید، انتقاد می‌کند. (۲۳)

در مجموع، گرایش‌های پسادولت‌گرا این پیش فرض را مطرح می‌کنند که ساختارها و اقتدارهای سیاسی فراملی باید تقویت شوند و به یک گستره عمومی فراملی شکل

دهند. به عقیده لینکلتر تحکیم این گستره عمومی فوق ملی یکی از زمینه‌های پدیدآورنده شهروندی جهانی است. او تحت تأثیر تفکرات مکتب انتقادی از ضرورت ایجاد «جامعه‌های سیاسی» فوق ملی سخن می‌گوید که در آن رابطه گفت و شنودی (دیالوژیک) برقرار باشد. به عقیده لینکلتر چنین تلقی گفت و شنودی درباره شهروندی جهانی در آثار کانت یافت نمی‌شود. (۲۴) کانت به هنگام بحث درباره طرز تفکر جهان شهری تنها به این موضوع اشاره داشت که مردم جهان، جدا از اینکه به چه ملتی تعلق دارند، باید نسبت به یکدیگر رحم و دلسوزی داشته باشند. کانت چنین وضعیتی را از طریق برقراری یک چارچوب عام و جهانشمول ارتباطی شدنی می‌داند. لینکلتر از این فراتر می‌رود و از ضرورت تقویت ترتیبات و جامعه سیاسی پسا حاکمیتی سخن می‌گوید. در این جامعه سیاسی جدید افراد از ملیت‌های مختلف می‌توانند مجتمع شوند و دارای قدرت باشند. اگرچه کانت و لینکلتر در زمینه ایجاد یک حق فراملی اشتراک نظر دارند، ولی دامنه رویکرد لینکلتر وسیع‌تر است. زیرا او در صدد تأسیس جامعه‌ای بزرگتر است که در آن امکان برقراری گفتمان فراهم آمده باشد.

منطق رشد تفکرات جهان شهری معاصر از برخی جهات با منطق حاکم بر تفکرات دوران کانت تفاوت دارد. تحول ساختاری مهمی در عرصه روابط بین‌الملل در حال انجام است. این تحولات در جهت یک کاسه کردن جهان حرکت می‌کنند. مهم‌ترین این عوامل پیچیدگی روزافزون تقسیم کار بین‌المللی است. از سوی دیگر، بحران مدرنیته نیز در این تحول نقش داشته است. مفهوم «تجربیدی» دولت ملی اساساً ویژگی مدرن دارد. از لحاظ تاریخی نیز دولت به معنای دقیق آن خاص جوامع مدرن است. (۲۵) به موازات شکل‌گیری مفهوم دولت مدرن و تثبیت آن در چارچوب فلسفه سیاسی، حقوقی و اقتصادی و اجتماعی، مفهوم جدید حاکمیت از قرن هفدهم میلادی رشد کرده است. بنابراین، میان رشد اندیشه مدرن درباره دولت و ساختارهای دولت مدرن پیوستگی وجود دارد. در دوره پسامدرن هر دوی این جنبه‌ها به یک معضله تبدیل شده‌اند. از یک سو، اندیشه سیاسی مدرن با چالش‌های جدیدی مواجه شده است. از سوی دیگر، ساختارهای سیاسی دیوان‌سالارانه مدرن نیز به تدریج تغییر می‌یابند و شکل‌های غیر متمرکزتر و پیچیده‌تری پیدا می‌کنند. نشانه‌هایی از این تغییرات ساختاری - سازمانی

در جوامع غربی مشاهده می‌شود. البته چنین نشانه‌هایی در حال حاضر در جوامع در حال توسعه کمتر مشاهده می‌شود، ولی هواداران فراکانت‌گرایی معتقدند که تغییرات در این مسیر جنبه جهانی خواهد داشت.

به هر حال، به نظر می‌رسد که چالش‌های موجود در برابر مدرنیته در عرصه تحولات ساختاری و مهم‌تر از آن در عرصه نظریه‌پردازی، در کنار روند جهانی، نقش به‌سزایی در رشد تفکرات فراکانت‌گرایانه و جهان‌شهری داشته باشد. به هر میزان نظام‌های دولتی مدرن و سنتی در حال گذار به مدرن‌رشد بیشتری پیدا کنند و بر مبنای انطباق با محیط بازسازی شوند، در آن صورت اندیشه جهان‌شهرگرایی عقب‌گرد خواهد کرد و مجال کمتری برای عرض اندام پیدا خواهد کرد و بیشتر در حد یک مد یا سلیقه فکری باقی می‌ماند. برعکس، هر چقدر ساختارهای سیاسی-اجتماعی مدرن بیشتر دگرگون شود و فرصتی برای آزمودن شکل‌های سیاسی متفاوت و پسامدرن فراهم آید و به موازات آن مفهوم حاکمیت استحاله پیدا کند، در آن صورت مجال باز هم بیشتری برای طرح دیدگاه‌های فراکانت‌گرا وجود خواهد داشت. در عین حال، می‌توان یک راه‌سومی را نیز در نظر گرفت که طبق آن ساختارهای سیاسی-اجتماعی به شکل مدرن باقی بمانند، ولی در کنار آن شرایط لازم را برای تحول کلی در ایده حاکمیت و تثبیت ایده‌های جهان‌شهرگرایی فراهم آورند. این امر مستلزم تحولات شناختی و هستی‌شناسانه در اندیشه مدرن است. دست‌کم از لحاظ نظری نمی‌توان این راه سوم را منتفی دانست. هواداران نظرات بازتابی مدرن (۲۶) از این راه سوم حمایت می‌کنند.

به نظر می‌رسد، دیدگاه فراکانت‌گرا به دنبال ارائه‌گفتمان جدیدی درباره حاکمیت است. برهانش آن است که شکل‌بندی‌های مختلف قدرت و دانش به انگارش‌های گوناگون درباره دولت و حاکمیت می‌انجامد. از این‌رو، مفهوم حاکمیت دولت یک مفهوم ثابت و جابه‌جانشدنی نیست، بلکه مانند سایر مفاهیم و نهادهای سیاسی در طول زمان کارویژه‌ها، توانایی‌ها و شکل‌مشروعیتش تغییر پیدا می‌کند. (۲۷) این تحول در انگاره حاکمیت را به طور عینی می‌توان به خصوص در دو زمینه دخالت‌گرایی بین‌المللی و مجازات نقض‌کنندگان هنجارهای حقوق بین‌الملل مشاهده کرد. از دیدگاه تبارشناسانه در روابط بین‌الملل، به طور مثال، افزایش تعداد مداخله‌های مسلحانه در دو دهه اخیر و

محاكمه جنایتکاران جنگی و متهمان به انجام کشتارهای جمعی و نسل‌کشی در بوسنی در دادگاه بین‌المللی لاهه بیانگر تحول در رابطه دانش و قدرت و بازتاب آن در گفتمان حاکمیت می‌باشد. از این دیدگاه تحول صورت گرفته جنبه مقطعی ندارد، بلکه با رشد تنوع و پاره‌پاره شدن مناسبات بین‌المللی مربوط است. افزایش تنوع نهادی و فرهنگی منابع جدیدی را برای نظم جهان شهری پدید می‌آورد. به هر میزان دامنه این ارتباط‌های فراملی افزایش پیدا کند، گفتمان جهان شهری تقویت می‌شود.

شاید بتوان دو ایراد عمده بر نگرش جهان شهری فراکانتی وارد آورد. نخستین ایراد آن است که این رویکرد عنصر قدرت را نادیده می‌انگارد و نقش آن را در شکل دادن و توسعه روابط بین‌الملل نادیده می‌گیرد. این امر باعث شده که به نوعی نگاه شبه‌تاریخی‌گرایانه دچار شود و تحول را صرفاً به خاطر آنکه تحول است، تأیید کند. این موضوع به خصوص به هنگام بحث درباره آزادسازی تجارت جهانی کاملاً آشکار است. فراکانت‌گرایان لیبرال در آثارشان کمتر اشاره‌ای به منافع فراملیتی‌ها و شرکت‌های بزرگ و بهره‌برداری آنها از فرایند جهانی شدن اقتصاد می‌کنند و حتی برخی از آنان به گونه‌ای سخن می‌گویند که گویا این فرایند جبری است و همه از آن به یک اندازه سود می‌برند. فراموش کردن نقش قدرت در روابط بین‌الملل باعث این اشتباه شده است.

ایراد دیگری که می‌توان بر نگرش جهان شهری وارد آورد این است که درک دقیقی از هویت‌های تاریخی ندارد. اگرچه مفهوم حاکمیت یک مفهوم نسبتاً جدید است، ولی مفاهیم ملت و ملیت ریشه‌های به مراتب عمیق‌تری دارند و تفکر جهان شهری نخواهد توانست به آسانی جایگزین آنها شود؛ به‌ویژه آنکه در جهان پرتلاطم امروز ملت‌ها هنوز ناچارند برای بقای خود و حفظ منافع‌شان مبارزه کنند و باید به فکر منافع خود باشند؛ در غیر این صورت حتی ممکن است در معرض نابودی قرار بگیرند. با این حال، در صورتی که تأکید بر منافع بشری گسترش پیدا کند و نیروهای فراملی تقویت شوند، احتمال توسعه گفتمان جهان شهری بیشتر خواهد شد. به هر حال، چنین گفتمانی دیگر حاکمیت و دولت را یک چیز تصور نمی‌کند و برای حاکمیت ابعاد جدیدی را در نظر می‌گیرد. این گفتمان تازه هنوز در حاشیه قرار دارد و رشد آن به میزان ارتباط و سنخیتش با نیروهای اجتماعی معاصر بستگی دارد.

نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد، فراکانت‌گرایی محصول گسترش عرصه روابط بین‌الملل در سال‌های پایانی هزاره دوم میلادی و شبکه‌ای شدن روابط بین‌الملل می‌باشد. افزایش وابستگی متقابل کشورها، تحول در نقش بازیگران صحنه بین‌المللی، گسترش مراوده‌های اقتصادی و فرهنگی، پدیده مهاجرت و مسافرت، توسعه تکنولوژی اطلاعات و شبکه‌های ماهواره‌ای و اینترنت به تدریج این احساس را پدید آورده است که تحول بزرگی در سطح جهانی در حال انجام است. این تحولات و تجربه‌های جدید موجب شده که به قول مارتین آلبرو این باور به وجود آید که می‌توان مفاهیم قدیمی را به شیوه جدیدی درک کرد. (۲۸) به تبع آن، گروهی از نظریه‌پردازان با طرح این ادعا که عصر تاریخی نوینی آغاز شده است، در صدد ارائه نظریه‌هایی برای توضیح این تحولات برآمده‌اند. فراکانت‌گرایی محصول چنین فعل و انفعال‌هایی است، نظرات کانت درباره صلح جهانی سرچشمه این نگرش جدید است. نوسان کانت بین دولت و جهان شهر به فراکانت‌گرایی اجازه داده که به دیدگاه‌های پسا حاکمیتی نزدیک شود. به هر حال، کانت در نهایت یک متفکر عام‌نگر بود و برخلاف نگرش‌های ناسیونالیستی مرزهای جغرافیایی را محدودکننده نمی‌دانست. همین طرز فکر یکی از سرچشمه‌های فلسفی فراکانت‌گرایی معاصر و هواداران تفکر جهان شهری محسوب می‌شود.

یادداشت‌ها:

۱. جامعه مدنی به مفهوم عام کلمه مشتمل بر جمعی از مردم است که اعضای آن به‌طور هماهنگ اهداف و مقاصد جداگانه خود را دنبال می‌کنند. از این‌رو، نمی‌توان جامعه مدنی را صرفاً انجمنی از افراد دانست که برای دستیابی به یک هدف مشترک و واحد سازمان داده شده است. به علاوه، جامعه مدنی دست ساخته دولت‌ها نیست، بلکه هویتی مستقل دارد. برای آشنایی با چنین تلقی از جامعه مدنی و کاربست آن در مورد روابط بین‌الملل رجوع شود به:

Michael Donelan, *Elements of International Political Theory*, Oxford: Clarendon press, 1992, pp. 59-60.

گاری مدیسون بر جنبه دیگری از جامعه مدنی تأکید دارد. وی معتقد است که اساس جامعه مدنی را یادگیری برای حل مسائل جمعی بر مبنای عقلانیت تفاهمی تشکیل می‌دهد:

- گاری مدیسون، اقتصاد سیاسی جامعه مدنی، ترجمه قدرت احمدیان، تهران: نشر سفیر، ۱۳۷۸، ص ۲۵۲.
۲. و.ب. گالی، فیلسوفان جنگ و صلح، ترجمه محسن حکیمی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۲، ص ۲۰۳؛ کانت عبارت «صلح پایدار» را از روی نوشته‌ای که بر تابلوی اعلانات یک قهوه‌خانه نصب شده بود، عاریت گرفت. در کنار تابلو تصویر یک قبرستان گذاشته شده بود.
۳. یان شولت در اثر ذیل پیامدهای این طرز فکر را بررسی کرده است. به عقیده او این خطای رئالیستی از دولت محوری statism و سیاست زدگی Politicism این مکتب نشأت می‌گیرد.
- Jan A. Scholte, *International Relations of Social Change*, Buckingham: Open University Press, 1993, p. 16.
4. George H. Quester, "Immanuel Kant", in Symor M. Lipset edited, the *Encyclopedia of Democracy*, London: Routledge, vol 2, 1995, p. 695.
۵. امانوئل کانت، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۹، شماره ۴۲۹، ص ۷۴.
۶. همان، شماره ۴۳۳، ص ۸۱.
۷. اخیراً مفهوم «حق» Right و اهمیت آن در اندیشه سیاسی کانت بسیار مورد توجه شارحان و سخن‌سنجان قرار گرفته است. این امر تا اندازه زیادی مدیون پژوهش‌های جان راولز درباره کانت بوده است. به‌ویژه رجوع شود به فصل چهارم از بخش دو کتاب «یک نظریه درباره عدالت»:
- John Rawls, *A Theory of Justice*, Harvard: Harvard University Press, 1971, pp. 251-257.
۸. کانت، همان، شماره ۴۳۰، صص ۷۶-۷۵.
9. Immanuel Kant, "Perpetual Peace" , in Kant's political writings, translated by Nisbet, Cambridge: Cambridge University Press, 1991, p. 93.
10. Hans Morgenthau, *Politics among Nations*, New Delhi: Kalyani Publishers, sixth edition, 1985, p. 418.
11. Ibid, p. 96.
۱۲. برای آشنایی با اصول رأی «صلح دموکراتیک» می‌توانید به دو اثر ذیل مراجعه کنید:
- Stephan Walt, "Never say Never: Wishful Thinking on Democracy and War", *Foreign Affairs*, vol 78, no. 1, January / February 1999, pp. 146-150.

13. Kant, perpetual peace, p. 102.
14. *Ibid.*, p. 104.
15. *Ibid.*, p. 105.
16. *Ibid.*, p. 94.
17. *Ibid.*, p. 106.
18. *Ibid.*, pp. 107-108.
19. گالی، همان، صص ۴۱-۴۲.
20. Covell, Law and peace, London: MacMillan, 1999, p. 13.
21. Linklater, *Op.Cit.*, p. 56.
22. David Held, *Democracy and the Global Order*, Cambridge: Polity Press, 1996, p. 139.
23. John Hoffman, Sovereignty, Buckingham: Open University Press, 1998, p. 64.
24. Linklater, *Op.Cit.*, p. 42.
25. ارنست گلنر و اریک هابز باوم در آثار خود به تفصیل درباره رابطه بین مدرنیته و دولت مدرن را مورد بحث قرار داده‌اند و تکوین دولت مدرن را زائیده اقتضاهای عصر مدرن می‌دانند.
26. Reflexive Modernity.
27. Scott Burchill and Andrew Linklater, *Theories of International Relations*, London: Mac Millan, 1996, p. 183.
- سینتیا وبر در کتاب «وانموده حاکمیت» (۱۹۹۴) و ژنس بارتلسون در کتاب «تبارشناسی حاکمیت» (۱۹۹۵) همین نکته را مطرح می‌کنند.
28. Martin Albrow, *The Global Age*, Cambridge: Polity Press, 1996, p. 80.